

سر به سر مردم نگذارید

محسن آزموده

يك دوست قديمي تعريف مي‌كرد سال‌ها پيش دم يكي از انتخابات‌ها، گزارشگر صدا و سيما به شهرستان كوچك آنها رفته بود و از مردم مي‌پرسيد از مسوولان چه انتظاري داريد؟ پدر بزرگ دوست من كه آدم دنياييده و با تجربه‌اي بوده و در كوچه و محله براي خودش اسم و رسمي داشته، در جواب اين سوال خبرنگار گفته بود: انتظار من از مسوولان اين است كه هيچ كاري نكنند، بگذارند همه‌چيز به حال خودش باشد! چيزي را كه مي‌خواهم بنويسم، هزار بار شنيده‌ايد، اما كو گوش شنوا؟

در طول عيد فرصت و بخت داشتم با تعدادي از دوستان يكدل و مهربان و با صرف كمترين هزينه‌ها به خوزستان سفر كنم، البته همه مي‌دانند كه در شرايط نامساعد اقتصادي كنوني، صرف كمترين هزينه‌ها هم براي يك كارمند يا كارگر ساده به قيمت هزينه بخش قابل توجهي از حقوق و مزايای نروزي تمام ميشود. اما چه ميشود كرد؟ آدم اگر بخواهد مدام دودو تا چهار تا كند، با اين وضعيت اقتصادي و با اين حقوق‌ها، در تمام طول سال كه چه عرض كنم، در تمام طول عمر مجبور است در خانه‌اش بماند و قيد سير در آفاق و گشت و گذار را بزند.

خلاصه، در سفر مذكور با دوستان، اهواز و رامهرمز و بهبهان و ماهشهر و جراحي و شادگان و آبادان و خرمشهر و شوش و شوشتر و انديمشك راديديم. مسافر بوديم و براي روزه نگرفتن عذر شرعي داشتيم. همه مي‌دانند كه مردمان جنوب مذهبي و متشرع هستند و نسبت به ادای شرعيات پايبند. اما الحق والانصاف نه فقط يك نفر هم در طول يك هفته اين را كه روزه نيستيم به روي‌مان نياورد، كاملاً برعكس. هر جا رفتيم، جز مهمان‌نوازي گرم و صميمانه چيزي نديديم. براي نمونه ظهر روز دوم در حوالي ماهشهر، كنار رود جراحي مهمان خانواده مقدم بوديم. جاي همه خالي، چنان سفره رنگارنگي پهن کرده بودند كه بي‌اختيار ياد قصه‌ها و داستان‌هايي افتادم كه راجع به مهمان‌نوازي عرب‌ها شنیده و خوانده بودم. تقريباً همه ميزبان‌هاي ما به جز نوجوانان و كودكاني كه به سن تكليف نرسیده بودند، روزه بودند. اما اين باعث نشده بود كه ذره‌اي در تدارك سور و سات كم بگذارند يا امسك بورزند. امين آقا يكي از مردان جوان خانواده

مدام دور تا دور سفره می‌چرخید تا کم و کسری نباشد و میزبان‌ها کمبودی احساس نکنند. انصافاً ما را مدیون مهر و محبت خودشان کردند.

بدون ذره‌ای مجامله و اغراق این وضعیت‌های دیگر هم مشهود بود. در آبادان جوان‌های نوازنده و خواننده در کنار رود اروند، در دسته‌های کوچک جمع می‌شدند و ساز می‌زدند و می‌خواندند. جمعیت هم از زن و مرد و دختر و پسر و جوان و کودک و میانسال دور تا دور آنها جمع می‌شدند و دست می‌زدند و شادی می‌کردند و با گوشی‌هایشان فیلم می‌گرفتند. واقعاً يك جا هم ندیدم برخورد زشت و زننده‌ای پیش بیاید، دختری یا زنی ناراحت شود یا از جوانی گفتار یا کرداری غیراخلاقی سر بزند. همین وضعیت در آبادانای شوش، سازه‌های آبی شوستر، منطقه چغازنبیل، سد مارون، بندر ماهشهر، تالاب شادگان، کنار کارون، لشکرآباد اهواز، عمارت صمیمی رامهرمز و بازار اندیمشک هم برقرار بود.

از میان مردم، کسی به کسی کاری نداشت و همه خوش و خرم سرگرم کسب و کار و گشت و گذار و خرید و چک و چانه با فروشنده‌ها و دستفروش‌ها بودند. گاهی هم اگر تنشی پیش می‌آمد، مثل ابتدای پل‌ی در اهواز بر فراز کارون، تقصیر به اصطلاح حجاب‌بان‌ها بود که به کسانی که از دید آنها حجاب نداشتند، اجازه نمی‌دادند بالای پل بروند. خلاصه اینکه در تمام طول سفر، یاد جملات ظاهراً خنده‌دار و ساده پدربزرگ دوستم افتادم که تنها چیزی که می‌توان از مسوولان انتظار داشت، این است که کاری به کار مردم نداشته باشند و اجازه بدهند آنها زندگی خودشان را بکنند. مردم خودشان عاقلند، با تجربه‌اند و می‌دانند چطور با یکدیگر و در کنار هم شاد و آرام و در صلح و صفا زندگی کنند، بدون اینکه یکی از موضعی بالاتر مدام به آنها توپ و تشر بزند یا مثلاً نصیحت‌شان کند و برای‌شان آقا بالاسر بازی در بیاورد.

منبع: روزنامه اعتماد 14 فروردین